

تقديم به امام زمان عَجَلُ اللَّهِ مَعَالِهِ  
وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ

نائب بر حقش امام خامنه ای مدظله العالی

شهادای مظلوم مدافع حرم و همه مستضعفین جهان



# شیر میدان

مجموعه خاطرات پاسدار شهید مدافع حرم

جواد الله کرمی

اردیبهشت ۱۳۹۶





# شناسنامه نشریه

صاحب امتیاز :

موسسه فرهنگی و هنری مبین

سر دبیر :

محمد پاشازاده

طراحی و صفحه آرایی :

سید محسن پیام

عکس روی جلد :

سارا شکوری

امور اجرایی و گرد آوری :

عبد الحسن فاطمی - محمد پاشازاده

-رقیه حیدری روزبهانی - احسان باقری

همکاران تحریریه :

جلیل بیات - مهدی کربلایی

شماره تماس :

۰۹۳۸۵۰۶۰۳۸۶

باسپاس ویژه از:

♦ خانواده محترم شهید الله کرمی

♦ اهالی محترم محله مهرآباد جنوبی

♦ نمازگزاران محترم مسجد امام باقر علیه السلام

♦ دانشکده هنر

♦ روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

♦ دوستان و همکاران شهید

♦ اداره کل امور ایثارگران شهرداری تهران

# فهرست مطالب

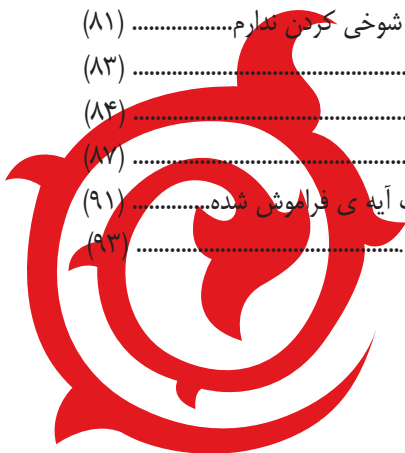
- ۱) \*پیشگفتار.....
- ۲) ۱) حاصل مراقبت از بیت المال.....
- ۵) ۲) انقلاب نیت ها.....
- ۶) ۳) کلام الله در جانش بود.....
- ۹) ۴) تقوا در واگذاری کارها.....
- ۱۰) ۵) تأثیر گذار و باهوش.....
- ۱۳) ۶) در پیچ انتخاب.....
- ۱۷) ۷) مبارزه با سنت های غیر شرعی.....
- ۱۸) ۸) مهم ترین ابزار کارش حسن خلقش بود.....
- ۲۱) ۹) زخم ۸۸.....
- ۲۲) ۱۰) طالب علم و علم آموزی.....
- ۲۵) ۱۱) خانواده ام را دوست دارم اما خدا را بیشتر.....
- ۲۸) ۱۲) حقوق بشر شناس واقعی.....
- ۳۰) ۱۳) انجام تکلیف مهم تر از شهادت است.....
- ۳۳) ۱۴) نگاه زهرا.....
- ۳۴) ۱۵) الگو سازی در جهت صدور انقلاب.....
- ۳۷) ۱۶) دعا حتی برای بدخواهان.....
- ۳۸) ۱۷) همین کارم رو راه میندازه.....
- ۴۱) ۱۸) تکنیک خاص نصیحت کردن.....
- ۴۲) ۱۹) آهن ربای رفاقت.....
- ۴۵) ۲۰) پاسدار شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام این شکلیه.....



## فهرست مطالب



- (۲۱) ترحم بر دشمن جاهل..... (۴۹)
- (۲۲) با منبع آب کاری نداشته باشید..... (۵۰)
- (۲۳) بارش رو روی دوش کسی نگذاش..... (۵۳)
- (۲۴) احترام به زیردستان..... (۵۴)
- (۲۵) احترام برابر به همکاران و همزمان..... (۵۶)
- (۲۶) سخت کوش در یادگیری امور جنگ..... (۵۹)
- (۲۷) امید خانواده شهدای سوریه..... (۶۰)
- (۲۸) او یک بسیجی بود..... (۶۳)
- (۲۹) اهتمام به امر معروف..... (۶۶)
- (۳۰) تا ابد گردن ما حق دارید..... (۶۷)
- (۳۱) قلب فاتحین..... (۶۸)
- (۳۲) واقعاً شجاع بود..... (۷۱)
- (۳۳) قوت قلب نیروها..... (۷۲)
- (۳۴) استدلال جنگیدن در سوریه..... (۷۵)
- (۳۵) زندگی در وقت اضافه..... (۷۶)
- (۳۶) من دیگه شرایط شوخی کردن ندارم..... (۸۱)
- (۳۷) خواب ابدی..... (۸۳)
- (۳۸) آخرین پیام..... (۸۴)
- (۳۹) جواد کجایی..... (۸۷)
- (۴۰) آهنگ زیبای یک آیه‌ی فراهوش شده..... (۹۱)
- \*نور نوشته‌ها..... (۹۳)





رهبر معظم انقلاب  
امام خامنه‌ای مد ظله العالی:

اگر **مدافعان حرم** مبارزه نمی  
کردند، باید در کرمانشاه و  
همدان و بقیه استان‌ها با این  
ها می‌جنگیدیم، جلوی این  
ها را می‌گرفتیم. (۹۴/۱۱/۵)



امام خمینی علیه السلام:

یک ملتی که زن و مردش  
برای **جان فشانی** حاضرند  
و **طلب شهادت** می‌کنند،  
هیچ قدرتی با آن نمی‌تواند  
مقابله کند.

## پیشگفتار

در این کتاب سعی شده، تا خاطرات به صورت تقریبا مختصر و کیفی و با ترتیب و توالی زمانی به وضع و محاذات **سبک زندگی اسلامی، انقلابی و ایرانی** پردازد، تا به مصاف روح حساس مخاطب از دریچه عقل و احساس برود. مرقومه لطیف، انشا الله صدقه جاریه ای باشد برای روح بزرگوار آقا جواد و مرهمی بر چشم های منتظر خانواده ایشان به مثابه پیراهنی از پیکر مطهر جامانده اش در بین تکفیری ها، به امید جلب رضایت خدای متعال.



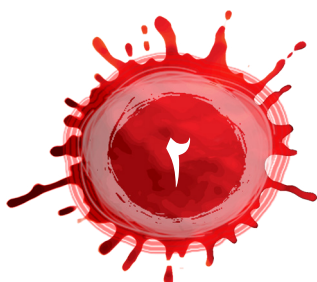
## حاصل مراقبت از بیت المال

...پدر بزرگوار آقا جواد سال ها در نیروی انتظامی در بخش اداره مالی مشغول به خدمت بود. هر روز اندکی غذا با خودش به محل کار می برد. میگفت: غذای محل کار رو نمی خورم، چون این غذاها برای بیت المال و حق اون کسی است که توان مالی نداره تا غذایی برای نهارش بیاره و از طرفی تو هزینه های بیت المال هم صرفه جویی می شه. **حاصل این مراقبت از لقمه ها** یکی شد مثل آقا جواد. (مادر شهید)









## انقلاب نیت ها

در دو دیدارم با خانواده شهید الله کرمی متوجه شدم که، با خانواده ای ریشه دار، محکم و استوار از جهت ایمان و معنویت رو به رو شده ام. از مادرش پرسیدم، هنگامی که خبر شهادت آقا جواد را به شما دادند چه احساسی پیدا کردید؟ (با ملاحظه ی اینکه پیکر شهید بزرگوار هنوز برنگشته و جاوید الاثر است.) ایشان رو به بنده کرد و با آرامش گفت: هیچی پسرم، با شنیدن این خبر خدا رو شکر کردم و آن لحظه **قطره ای اشک نریختم**. بسیار متعجب شده بودم! گفتم: جدی میفرمائید! حاج خانوم؟ ایشان فرمودند: بله، چون **جواد برای رضای خدا رفت** و ماهم جواد را برای رضای خدا راهی کرده بودیم. چیزی را که در راه رضای خدا خرج می کنی ناراحتی ندارد که... صداقت و صراحت از نلرزیدن صدا و صحبت هایش منتشر می شد.



## کلام الله در جانش بود

حاج آقا همواره به من توصیه می کردند که بچه ها را با وضو شیر بدم. برای جواد هم، همین مراقبت ها را انجام می دادم، پدرش هم در حلال بودن لقمه ها و درآمدهای خانه بسیار دقت می کردند. از همان کودکی به آموختن قرآن تحت تعلیم پدر بزرگوار و برادرش حاج محمد رضا پرداخت و کم کم با هم، مسجد و پایگاه بسیج امام محمد باقر علیه السلام را سروسامان دادند، یک واحد فرهنگی هم در همان جا راه اندازی کردند تا پیوست قوی فرهنگی را کامل کنند. **دیگه آقا جواد خودش بخشی از کلام الله شده بود.** (برادر شهید)







## تقوا در واگذاری کارها

اولین کسی که تو یگان با آقا جواد دعوا کرد بنده بودم، آن هم سر یک موضوع کاری بود نه چیز دیگه ای. بعد از آن ماجرا، علاوه بر آن که سلام و علیک گرمی با من کرد، به من گفت: می خواهند از من برای امر خیری (ازدواج) از طرف خانواده خانومم بیایند تحقیق کنند، زحمتش رو به گردن شما میزارم تا پیش شما بیان. خیلی تعجب کردم، با کسی دعوات بشه اما مهم ترین کارها در امور خودش را به تو واگذار کنه. (همرمزم شهید)



## تأثیر گذار و باهوش

در دانشکده هنر با کسانی که از لحاظ عقیده و ظاهر با جواد سنخیتی نداشتند همراه میشد و عقاید انقلابی - اسلامی را در همین دیدارها و با صبر و ذکاوت خاص خودش تبلیغ میکرد. شب عروسیش دیدم یه عده جوان کروات زده نشستند تو سالن، گفتم جواد اینها دیگه کی هستند؟ جواد گفت: هم دانشگاهیامند.











## در پیچ انتخاب

آقا جواد ۲۵ سال داشتند که اقدام به خواستگاری از خانم اهوراکی (ایشان در زمان خواستگاری ۲۱ سالشان بود) کردند. به نقل از همسر شهید: **خانواده بنده وقتی فهمیدند که آقا جواد یک پاسدار است و مدام به مأموریت می رود، بسیار حساس شدند و برای من سختیهای چنین زندگی را متذکر شدند و از من خواستند تا خوب فکر کنم و با دقت تصمیم بگیرم.** برای اینکه درست تصمیم بگیرم خیلی خوب فکر کردم و حتی فکر فقدان ایشان بر اثر شهادت را هم متصور شدم. کاغذی برداشتم و روی آن تصمیمات و دلایل ازدواج با آقا جواد را مکتوب نوشتم که نکنه در حین -

- زندگی آن‌ها را فراموش و احساس پشیمانی از انتخابم کنم. نوشتم که عمر دست خداست اگر با کس دیگری هم ازدواج کنم ممکن است بر اثر مرگ طبیعی از دنیا برود و هر کس ممکن است که چقدر عمر کند. **نوشتم با تکیه بر آیات و سیره ائمه، ازدواج با مجاهدان خدا موجب رضایت خداست و ازدواج با یک انقلابی خود به گونه ای کمک به انقلاب و اسلام است. نوشتم چطور یک زندگی پر اضطراب برای خدا را با یک زندگی آرام عوض کنم؟ حتی به ایشان گفتم که اگر روزی مانع رفتنت به مأموریت شدم آیه ۲۴ سوره توبه\* را به من یادآوری کن تا فراموشم نشود که مومنان باید جهاد در راه خدا را از زندگی و خانواده خود بیشتر دوست داشته باشند.**(همسر شهید)

\*اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا در آورد.







## مبارزه با سنت های غیر شرعی

شب عروسیمان پا به مجلس خانم ها گذاشت. از قبل قرارمان همین بود. **میگفت:** خیلی اشتباه است که داماد به مجلس خانم ها بیاید. هم مهمان ها به سختی می افتند و هم من معذبم. قاب عکسی از ایشان را که همان روز در آتلیه گرفته بودیم، آماده کردند و در مجلس گرداندند.



## مهم‌ترین ابزار کارش حسن خلقش بود

محوری‌ترین عامل موفقیت‌های آقا جواد چه در عرصه‌ی میدانی و فرماندهی و چه در امور اجتماعی و خانوادگی، اخلاقشان بود. اخلاق آقا جواد باعث شده بود تقریباً همه‌ی فامیل، هم محلی‌ها، همکاران و اقوام مختلف جبهه‌ی مقاومت (شیعه و سنی) شیفته‌ی ایشان شوند. به یک معنی قلب آنها را فتح کرده بود و کسی که قلب دیگران را فتح کند در تمام امورش سعادتمند است.











## زخم ۸۸

یادم هست که آقا جواد تو فتنه ۸۸ به بار زخمی شدند، در عین اینکه ماموریت سازمانی داشتند. وقتی تهران بودند تو درگیری‌ها حضور داشتند، و اگر تهران نبودند با دغدغه‌ها خبرها را پیگیری می‌کردند. میگفت: به مسئولمون گفتم حاجی تهران شلوغ شده، الان اونجا واجب تره. دقیقا روز تاسوعای ۸۸ بود که از ماموریت برگشته بود، وقتی روز عاشورا شنید که شلوغ شده با تمام خستگی رفت میان درگیری‌های خیابانی.



## طالب علم و علم آموزی

خیلی به بالابردن سطح سواد خانواده اهمیت می داد، معتقد بود که حزب الهی باید با سواد باشه و گرنه عرصه های علمی تو مملکت شیعه دست آدم های ناصالح می افته. به فضل خدا ایشون خیلی به من تو زمینه تحصیل کمک کردند. در حقیقت مشوق اصلی برای درس خوندم ایشون بودند. زمانی که خونه بود سر بچه ها رو گرم می کرد و به امور زندگی میرسید تا بتونم درسم رو بخونم. وقتی در مقطع دکتری در دانشگاه تربیت مدرس پذیرفته شدم خیلی خوشحال شد. (همسر شهید)







## خانواده ام را دوست دارم اما خدا را بیشتر

همسر شهید در خصوص خانواده دوستی همسرش به این نکته اشاره کردند: ایمان و اخلاق آقا جواد اگر بی نظیر نبود لااقل کم نظیر بود. ایشان خیلی نسبت به بنده و بچه ها دلسوز و مهربان بودند. سعیش بر این بود که از سوریه تماس بگیرد تا از حال ما جويا بشه. حتی وقتی علی اکبر نوزاد بود، چند روزی در بیمارستان بستری شد. تو این حال جواد اومد و بچه رو دید که دستش سرم وصله، از شدت ناراحتی حالش بد شد. از درب خونه هم که -

وارد می شد اول دستهایش را می شست و بعد زود زهرا خانوم رو بغل می کرد و مشغول بازی با بچه ها می شد. انگار نه انگار ساعت ها کار کرده و خسته است. کسی در خانه احساس کم بود محبت و معاش نمی کرد. برایمان جا افتاده بود که **آقا جواد خانواده اش** رو بسیار دوست دارد اما تکلیف را مهمتر از خانواده می دانست، ما هم هرگز مانع رفتن ایشان به مأموریت نمی شدیم. (همسر شهید)





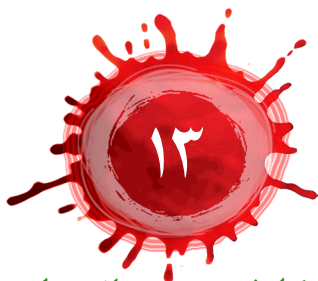






## حقوق بشر شناس واقعی

حقوق افراد رو هم خوب می شناخت و هم به آن ها خوب عمل میکرد، از مصافحه و معانقه و بوسیدن دست پدر و مادر و پادراز نکردن جلوی آنها تا رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی، معتقد بود کسی که قوانین را رعایت نمی کند در حقیقت شرع را رعایت نمی کند. (برادر شهید)

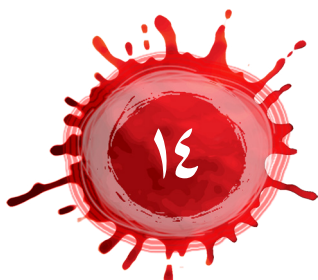


## انجام تکلیف مهم تر از شهادت است

آقا جواد انسان تکلیف مداری بود. با اینکه شهادت آرزوی دیرینه اش بود، اما هیچگاه برای اینکه به مقام شهادت برسد به منطقه نرفت. انجام تکلیف را از همه چیز مهم تر می دانست و ما هیچ وقت از او نشنیدیم که برای شهادت به منطقه برود. این جمله موقع رفتن ورد زبان ایشان بود که، هرکی برای شهادت میخواد بره منطقه با من نیاد، چون من برای انجام تکلیف میرم نه صرفاً برای شهادت. (همرمزم شهید)







## نگاه زهرا

همه می گفتن اون مین کنار جاده ای که رفتی رویش باید حتما شهید میشدی، معجزه است که زنده ای، رازش رو به کسی نگفت تا یه روز که خیلی بهش اصرار کردم، گفت: حاجی تو اون لحظه یاد نگاه های دخترم زهرا خانوم افتادم، از خدا خواستم که یه بار دیگه برگردم پیش خانواده ام. (برادر شهید)



## الگوسازی در جهت صدور انقلاب

جهانی سازی انقلاب دکترین ریشه ای آقا جواد بود. خوب در این زمینه طراحی می کرد. مقید به این بود که باید خیلی مسائل رو رعایت کرد، اخلاق و رفتار و حرکات و سکنات اسلامی و انقلابی، همه مجموعه ای بود که آقا جواد جهت الگوسازی در جبهه ی مقاومت به خوبی رعایت و نهادینه می کرد. اعتقاد شدیدی در مسئله اتحاد داشت، باورش این بود که تا اتحاد نباشد نمی توانیم جلوی غرب ایستادگی کنیم.







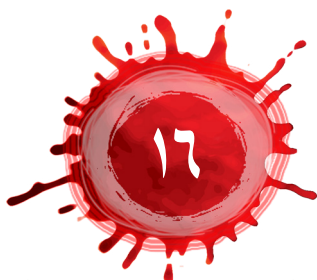
الصالحين يا محمد بن عبد الله

حتى إذا ألتفت خلفك فوجدنا

باسمك سيد قوام بدأ العبد

فوق العرش

فوق العرش



## دعا حتی برای بدخواهان

از آنجا که هر انسان فرشته خویی، دشمنان دیو سیرتی دارد، آقا جواد هم از آن مستثنی نبود. عده ای که گاهی به ایشان تهمت میزدند و یا در میدان نبرد منتقد وی بودند، وقتی دوستان آقا جواد به او می گفتند که فلانی، فلان حرف را بر علیه شما زده و از آن غرض سوئی داشته، آقا جواد می گفت: انشا الله خدا از سر تقصیرات بنده و او بگذرد و عاقبتمان را به خیر کند. (همرزم شهید)



## همین کارم رو راه می‌دازه

هشت-نه سالی بود که از وسایل جهیزیه اوایل زندگیشون استفاده می کردند و با اینکه خدا ۲ فرزند به آن ها داده بود، **تغییر و تعویض در وسایلشون نداشتند.** چند باری بهش اصرار کردم که آقا جواد این تلویزیونتون دیگه خیلی قدیمی شده بیا و یکی از این تلویزیون های ال سی دی بخر. می گفت: **اخوی، همین کارم رو راه می اندازه.** (برادر شهید)









## تکنیک خاص نصیحت کردن

اگر کسی رو می خواست نصیحت کنه و اشتباهاتش رو به او گوشزد کنه، فوری یه جلسه بین بچه ها تشکیل می داد و **خطای پیش آمده رو به جمع تذکر می داد** و برای اینکه ظن بچه ها به کسی نرود، دقیقا طرف خطاکار را مورد تعریف و تمجید قرار می داد تا نه تنها وی تخریب نشود، بلکه علاوه بر این شخص خطاکار به خطای خود پی ببرد و **در صدد اصلاح کارش برآید و از اعتبارش هم چیزی کم نشود**، گاهاً هم حتی به اعتبارش افزوده می شد. (همرمزم شهید)



## آهن ربای رفاقت

در بین همکاران کسانی بودند که خیلی سخت می توانستیم با آن ها ارتباط برقرار کنیم چه برسه که با اون ها رفیق هم بشیم. آنقدر این مرد (آقا جواد) **جذاب و با اخلاص بود** که حتی آدم های سر سخت کلامی، گاهاً رفیقان صمیمی او می شدند. وقتی می پرسیدیم شما که با کسی رفیق نمی شدی چطور با آقا جواد اینقدر رفاقت داشتی؟ می گفتند: **آقا جواد خیلی اخلاص داشت و خیلی مهربان بود.**









## پاسدار شیعه امیر المؤمنین (ع) این شکلیه

یکی از نیروهای دفاع وطنی سوریه که جوان خوبی به نظر می رسید از نیروهای آقا جواد بود. یک روز خیلی اصرار کرد که باید آقا جواد به محله یشان برود، آقا جواد هم گفت موردی نداره، زمانی که خواستیم با ماشین بیاییم توی شهر دنبالت برای رفتن به منطقه، یک سری هم به آنجا می زنیم. در جریان رفتن به منطقه زندگی آن جوان سوری متوجه شدیم که در یکی از محله های خیلی بدنام (شهره به فساد اخلاقی) زندگی می کنه. پیاده که شدیم-

-در چند متر آن طرف تر جوان سوری را با یک خانم که از لحاظ پوشش ظاهری نامناسب بود، را پیدا کردیم ، جوان سوری شروع به معرفی آقا جواد به آن خانم (که می گفت نامزدش هست) کرد. در حالیکه جواد سرش رو به زیر انداخته بود و اظهار میکرد که از آشنایی با ایشان خوشحال شده. تو راه یکی از بچه های ایرانی به شوخی گفت: جواد تو که نمی خواستی این صحنه ها رو ببینی اصلاً چرا رفتی جلو؟ بهونه می آوردی؟ جواد گفت: میخواستم با عملم به آن خانوم که مسلمان بود بفهمانم که پاسدار شیعه امیرالمؤمنین (ع) این شکلیه! و چشم هاشو در برابر بدی ها کنترل می کنه.







UTILITY SURPLUS



## ترحم بر دشمن جاهل

وقتی درگیری‌ها در صحنه نبرد تمام می‌شد، به بالای سر نیروهای تکفیری می‌رفت و آنها را دفن می‌کرد و با سنگ یا وسایل دیگر آن‌جا علامت می‌گذاشت تا بعداً مسلحین آن‌ها رو پیدا کرده و ببرند. می‌گفتیم آقا جواد اینا تکفیری هستند‌ها! می‌گفت: اخوی بیشتر این‌ها جاهلند و از جهلشون با ما می‌جنگند. آن‌ها هم خانواده ای دارند بگذار جنازه‌هاشون به دست خانوادشون برسه. (هم‌رمز شهید)





## با منبع آب کاری نداشته باشید

در یکی از مأموریت‌ها مسلحین را در محاصره قرار داده بودیم تا جایی که داشتند از تشنگی تلف می‌شدند. یک ماشین حامل آب میخواست منبع آب رو به آنها برسونه، هدف گرفتیم تا منبع آبشو بزنیم. سر سلاحمون رو گرفت پایین و گفت: برادر! با آب کاری نداشته باشید ما از نسل اباعبدالله علیه السلام هستیم نه از نسل شمر و یزید. (همرزم شهید)







## بارش رو روی دوش کسی نگذاشت

یه روز باهم رفتیم تو پادگان آموزشی جهت آماده سازی نیروهای فاتحین بسیج و مطلع بودم که **جواد از ناحیه ی پا مجروح**ه. تو پادگان رسیدیم به یکسری پله های مارپیچ که حدود ۴۰ الی ۵۰ متر ارتفاعشان بود و ما باید میرفتیم بالا تا شرایط راپل رفتن بچه ها رو بسنجیم. گفتم **جواد جان بذار من کولت کنم** تو با این اوضاع نمی تونی بیایی بالا، **هرکاری کردم قبول نکرد**. دستش را گرفت رو پله های بالاتر و سینه خیز خودش رو روی پله ها می کشید تا رسید بالا.  
(دوست شهید)



## احترام به زبردستان

هنگام ورود به محل کار با همه احوال  
پرسی می کرد و خود را مقید می دانست  
که ابتدا به سراغ پیرمرد خدماتی که در  
یگان مشغول خدمت بود، برود. پیرمرد با  
اشک و حال نزارش می گفت: من از آقا جواد  
خیلی راضی بودم، **دست منو میبوسید** و  
می گفت شما هم مثل پدر ما هستید. خدا  
انشالله ازش راضی باشه.(همکار شهید)





## احترام برابر به همکاران و هم‌زمان

برایش فرقی نمی‌کرد که نیرویی تازه وارد است یا قدیمی. به هر دو احترام می‌گذاشت، غالباً جلوی پای همه بلند می‌شد. گاهی از اینکه جواد حتی جلوی پای نیروهای کم سن و سال تر از خودش با وجود خستگی شدید بلند می‌شد تعجب می‌کردم.



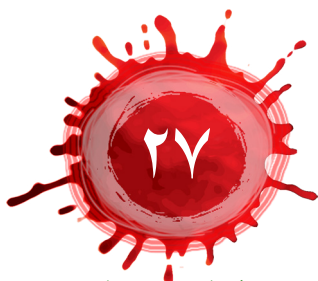






## سخت کوش در یادگیری امور جنگ

وقتی با هم می رفتیم تو منطقه تأکید داشت که باید عوارض زمین منطقه رو سریعاً یاد بگیریم. گاهی اوقات چند ساعت مونده به شروع عملیات دوباره منطقه و شرایط رو کنترل می کرد و تا چیزی را کامل یاد نمیگرفت اقدام به هیچ گونه عملی نسبت به آن نمی کرد و می گفت: کارایی لازم را برای این کار نداریم. (همرمزم شهید)



## امید خانواده شهدای سوریه

در سوریه که بودیم اگر زمانی پیدا می شد که از جنگیدن فارغ شویم، به ساختمان امنی جهت استراحت می رفتیم، اما آقا جواد رو تو این زمان ها غالباً پیدا نمی کردیم، کنجکاو شدم که ببینم واقعاً آقا جواد چیکار می کنه؟ بالاخره با تعقیبش به بازار سوریه رسیدم و دیدم **داره ارزاق می خره**، بعد اون ها رو می برد **جلوی خونه های که مرد خونشون تو جریان جنگ شهید شده بودند**. حتی از آن مقدار پول ناچیزی که جهت مأموریتش می دادند هم، در صرف کردن در راه خدا دریغ نمی کرد. (همرزم شهید)









## او یک بسیجی بود

معتقد بود تا روحیه بسیجی نباشد کار جلو نمی رود، وقتی از ناحیه پاشنه پا مجروح شده بود، طوری بود که حتی گاه‌ا‌ پاش به گوشه‌ی فرش می گرفت و زمین می خورد و بعد از آن با دمپایی می توانست راه برود. روزهای آخر اعزام به زور پایش را داخل پوتین می کرد. گفتم حاجی شما که با این پوتین نمی تونید راه برید. گفت: من یک بسیجی ام و بسیجی کاری نیست که نتونه انجام بده.



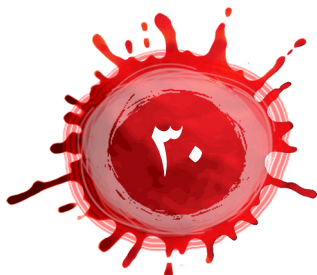


## اهتمام به امر معروف

در امر به معروف مواظب بود کرامت کسی رو  
مخدوش نکنه. اگه می خواست خانومی رو که  
بد حجاب است هدایت کنه، مثلاً می گفت:  
خانوم فکر کنم حواستون نبوده روسریتون  
عقب رفته. (هم دانشگاهی)







## تا ابد گردن ما حق دارید

احترام خاصی برای شهدا و جانبازان قائل بود. گاهاً پای جانبازان را هم می بوسید. می گفتم: آقا جواد این چه کاریه که میکنی؟ می گفت: حاجی، شما جانبازان تا ابد به گردن ماها حق دارید. (همرزم شهید)



## قلب فاتحین

در دوره های اول بسیج فاتحین در قسمت آموزش و گاهی در فرماندهی میدانی امور به دست آقا جواد بود. علت پیروزی هایی که در سطح منطقه در مقیاس وسیع این گردان ها داشتند رو می توان بعد از فضل خدا و اخلاص بچه های گردان، مرهون فرماندهی ایشان دانست. کنترل میدانی آقا جواد اگر بی نظیر نبود لااقل کم نظیر بود. برای مثال در عملیاتی توانسته بود از تل شهید تا مریمین را فرماندهی و آزاد کند. اگر در میان بچه های فاتحین بودی از نزدیک درک میکردی که **علت موفقیتش تلفیق کار فرهنگی و تاکتیکی بود**. وقتی می خواست به بچه ها که از رمق افتاده بودند روحیه بده و آن ها رو به حرکت واداره، می گفت: گردان قهرمان خسته فاتحین آماده نبرد بشه. (همرزم شهید)











## واقعا شجاع بود

در شب عملیات آخر که با هم بودیم، من شجاعت آقا جواد را از نزدیک به خوبی لمس کردم. در زمان درگیری ما با مسلحین با اینکه تعدادمان ۵ الی ۶ نفر بیشتر نبود، آقا جواد ۲۰ متر از ما جلوتر حرکت می کرد و یک تنه آن سنگرها رو حفظ کرده بود، **متوجه** شدم چیزهایی که در مورد شجاعت آقا جواد شنیدم داستان نبوده است. (همرزم شهید)



## قوت قلب نیروها

وقتی در عملیات نصر، گردان فاتحین را فرماندهی می کرد همه بچه های بسیج، ارادت و اعتماد خاصی به آقا جواد داشتند. انگار یه جورایی مرکز ثقل و پدر معنوی گردان فاتحین بود، بچه ها را به خوبی از عملیات های روانی مسلحین توجیح می کرد و میگفت: این چیزی که مسلحین از خود نشان میدهند همه فیلم و نمایشه، اون ها هم آدم هایی هستند مثل شما، حتی ضعیف تر، فقط تبلیغات می کنند تا شما از جنگیدن دست بکشید و تسلیم شوید. در همین ایام بود که از ناحیه پا و بازو مجروح شد اما هر کاری کردیم که برگرده عقب، برنگشت. می گفت بچه های بسیج امانتند دست من و نمی خواهم روحیه شان را از دست دهند آنقدر در منطقه می مانم تا این عملیات به پایان برسه.







## استدلال جنگیدن در سوریه

یکی از مهمترین دلایل ایشان این بود که میگفت اگر به سوریه نرویم باید در ایران با دشمن رو به رو شویم. آیا شما دوست دارید دشمن وارد تهران بشه و خانه و زندگی ما را ویران کنه، پس بهتره اینکه در همانجا با دشمن رو به رو شویم و عقب بزنیمش. **اعتقاد به این داشت که حتی اگر حرم حضرت زینب علیها السلام هم در سوریه نبود باز باید می رفت** و چیزی از اهمیت رفتن ایشان کم نمی شد چه برسه که الان حرم هم هست و باید حتماً بروند. آقا جواد میگفت که این محور مقاومت ماست اگر از دست برود خطر بزرگی برای انقلاب اسلامی است و از طرف دیگه غرور و غیرتم اجازه نمیدهد که زنان و کودکان مسلمان در این کشور بی دفاع و بی سر پناه بمانند. (همسر شهید)



## زندگی در وقت اضافه

خیلی ها بهش می گفتند: جواد تو، تو وقت اضافه زنده ای. مفهومش برام واضح نبود تا موقعی که با نیروهای فاتحین جهت عملیات وارد سوریه شدیم. الحمدلله بچه های بسیج کاملاً از لحاظ کلاه و جلیقه ضد گلوله و سلاح مجهز بودند و یکی از مواردی که در تاریکی شب می توانستیم نیروهای دشمن را از خودی تشخیص دهیم همین تجهیزات بود. در روستای جورة الجحاش که مستقر شدیم تک تیرانداز بسیجی رفت و موضع گرفت و متوجه حرکت افراد ناشناس به سمت نیروهایمان شد.









به علت اینکه آنها کلاه و جلیقه ای به تن نداشتند یقین پیدا کرده بود که نیروهای دشمنند. با دوربین دید در شب به سمتشان نشانه روی کرد و پس از تأیید بنده شلیک کرد. با اینکه تک تیراندازمان ماهر بود و مطمئن بودیم که با سه تیر اول هر سه کشته میشوند، حدود یک خشاب ۱۰ تیری به طرفشان زد اما هیچ کدام به آن ها اصابت نکرد. هم بنده و هم تک تیرانداز حسابی از این صحنه شوکه شده بودیم تا به نزدیکی های ما رسیدند، دیدم صدای آقا جواد می آید که می گفت: نزن اخوی خودی هستیم. (همرزم شهید)





## من دیگه شرایط شوخی کردن ندارم

می خواستم باهاش شوخی کنم، گفت ببخشید برادر، دیگه با من شوخی نکن. من شرایطی ندارم که با من شوخی کنی، به مزاح گفتم مگه میخوای شهید بشی؟ با جدیت گفت: آره برادرم. یکدفعه مو به بدنم سیخ شد و هر کاری کردم که جو رو برگردونم، نشد. (همرزم شهید)





## خواب ابدی

در عملیات آخر قبل از رفتن، در خان طومان به من گفت: رضا، آخ اگه بدونی چقدر خسته ام، سه روزه که یکی-دو ساعت بیشتر نخوابیدم، امشب برم و برگردم، میرم سرمو میزارم و یه دل سیر میخوابم؛ و خدا هم صدایش را شنید و ایشان رابه خوابی ابدی فراخواند. (همرزم شهید)





## آخرین پیام

گوشمن به بی سیم بود، جواد تو آخرین لحظات گفت: حالم خوب نیست، بیسیم رو شلوغ نکن (مدام پیام نفرست) بعد از چند دقیقه دیدم صدایش از پشت بی سیم میاد: خدایا ما برای تو هیچ کاری انجام نداده ایم، هیچ کاری که برای رضای تو بوده باشد نکرده ام. من بنده خوبی نبودم برایت و در آخر سه مرتبه گفت: یا حسین علیه السلام، یا حسین علیه السلام، یا حسین علیه السلام، یا حسین علیه السلام (همرمزم شهید)







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَدَامِ خَاتَمِ

جایید الاثر  
بلند شهید  
جو ادا التکریم



## جواد کجایی

دم دمای نماز صبح بود، احساس کردم ریش  
هایم سفید شده عین پنبه. درب خونه  
باز شد و بچه های محله، ردیفی اومدن به  
من تسلیت می گفتن. حاج رضا تسلیت  
عرض میکنیم. یکدفعه از جا پریدم گفتم  
خانوم سریع زنگ بزن به خانم آقا جواد-

-گفت هواگرگ و همیشه الان زمان خوبی نیست.  
گفتم: دارم خفه میشم از دلهره... آخر زنگ نزد.  
ساعت ۸:۳۰ صبح موبایلم زنگ زد و از  
آن چیزی که می ترسیدم به سرم آمد...  
سلام حاج رضا آقا جواد پرید این آخرین  
جمله ای بود که آن روز شنیدم و اما بعد ...





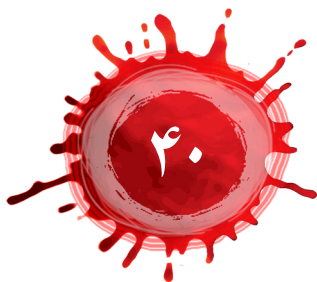


السلام عليك يا ابا عبد الله  
وعلى الازواج التي حملت بفتايسك  
عليك مني سلام الله

ابدانا بقبيلتي وبقري اللبدي  
والله خير العزمي اني

الحسين وعلي بن ابي طالب  
السلام عليك وعلي بن ابي طالب  
وعلى اولاد الحسين وعلي بن ابي طالب

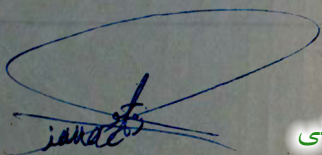




## آهنگ زیبای یک آیه ی فراموش شده

با صدای زیبای آیه ی ولا تحسبن الذین قتلوا  
فی سبیل الله امواتا... صبح از خواب برای نماز  
بیدار شدم. هرچی گشتم تا منبع صدارو پیدا  
کنم، نه خبری از روشن بودن تلویزیون بود و نه  
صدایی از بیرون می آمد، کم کم متوجه شدم  
این صدا در طول روز تو گوشم دائماً می پیچه.  
دم دمای نماز ظهر بود، دلشوره عجیبی منو  
گرفت. بعد از ظهر آقا محمد رضا اومد که بهم یه  
چیزی بگه، یقین پیدا کردم جواد شهید شده،  
قبل از اینکه حرفی بزنه، گفتم: آقا جواد شهید  
شده؟ محمد رضا مات و مبهوت مانده بود که  
از کجا موضوع رو مطلع شدم. (مادر شهید)

سلام بر سلاخی که ایاری حق وسیله ای شدی برای تیراندازی بر هدف سلام بر اولی که  
 گرفتار باروت را تحمل کردی، سلام بر پانزده که سستی و سستی فتکامل جسم را در اینکند  
 تو در یک مفهوم، آنگاه که آموختیم چگونه کلنگدن را بشکستیم به این فکر استادم که روزی  
 آمده و روزی باید بروم، پس نباید بدانم که کجا هستم. آنگاه که گویند امراری فتدق  
 نسبت میگردم، آموختیم که در مسیر رهستی چگونه مستقیم قرار بگیرم تا هدف را تا ریا بیفتی بینم  
 بستن و افق بینم، آنگاه که دست مییم را در تیرگه سلاح با هزار دقیقه ۳۰ دقیقه می گردم و در  
 و درجه نقل انسانیت را آموختیم. تمام هر روزها تیرگه در اسطوخوسون نیشم و دستک آمد  
 و مسیر مستقیم را هدایت می کند، آری در این میان نقش واسطکار ایاری می کند. آنگاه که  
 رنگهای مختلفا فیلتر روزی را تنظیم می گردم آموختیم که فیلتری رنگ را صاف و صاف را انتخاب  
 کنم. سلام بر دستگ که عمل اطلاع شدن اشعه درون از تیرگه سلاح، سلام بر سبطهای که  
 تفعل بر وجودن را می نماید آری تفعل واقعات را باید نمودن نشانها که نشان من نیز تراستم  
 مثل شما قبلی را آنکه که هست نشان دوم و سلی فداکاران که حق را در روش کنم. سلام بر  
 دایره مرکز (شماره ۱۱) که نشان اینجایی و اگر ای روح را در آری نشان از صداقت و امید  
 وجود دارد. سلام بر تیراندازی که در تیرگه فیلش را روزی آید ساهت و با تیراندازی فیلش  
 همراه با نفسی روح نقش از تمام اعماق وجودش مشتاقانه می کند، آری هر یک ~~صفت~~  
 را از تیراندازی به یافتن هدف می رساند. اما در این میان آینه وجود نیست که به این محیط  
 گرما و صمیمیت در بنفشند.



دست خط شهید جواد الله کرمی

## نور نوشت (۱)

سلام بر سلاخی که با یاری حق وسیله  
ای شدی برای تیر انداختن بر  
هدف، سلام بر لوله که گرمای باروت را  
تحمل کردی، سلام بر ماشه که سنگینی  
و سنگی تعادل جسم را در چکاندن  
تو درک نمودم، آنگاه که آموختم چگونه  
گلوله را بکشم به این قدر افتادم که  
روزی آمدم و روزی باید بروم، پس  
باید بدانم کجا هستم. آنگاه که گونم ام را  
روی قنداق، سفت میگردم، آموختم که  
در مسیر هتلی چگونه متقیم قرار بگیرم  
تا هدف را تار یا بیضی نینم بلکه واضح  
بینم. آنگاه که دست چپم را زیر کیره سلاح  
با زاویه ۳۰ درجه چفت میگیرم، حدود و درجه  
تعادل انسانیت را آموختم. سلام بر روزنه،  
جانی که حد واسط بین چشم و ملک است  
و مسیر متقیم را هدایت میکند، آری در  
این میان نقش واسطه را بازی میکنند.

آنگاه که رنل‌های مختلف فیلتر روزنه را  
تنظیم می‌کنیم، آموختیم که فیلتری رنگ  
رخسار محبوب را انتخاب کنیم. سلام بر  
ملک محل طاع شدن اشعه درون  
از مردمک سلاح سلام بر سیب‌های که  
تحمل تیر خوردن را مینمایند. آری  
تحمل واقعیات را باید نمود. خوش بحال  
شما کاش من نیز میتوانم مثل شما  
حقایق را آنطور که هست نشان دهم  
و خیلی فداکارانه حقایق را روشن کنم.  
سلام بر دایره مرکز (شماره ۱۰) که نشان  
از پاکتی و آرامی روح دارد. آری در آن  
نشان از صداقت و امید وجود دارد. سلام  
بر تیراندازی که در بچه قلبش را روزنه  
دید ساخته و با شریان‌های قلبش همراه  
با تنفس روح بخش از تمام اعماق  
وجودش ماشه را رها میکنند. آری جریان  
حیات را از شریان به بافت هدف میرساند.  
اما در این میان آئینه وجود مریدت که به  
این محیط نرما و صمیمیت میبخشد.

امام

## همسر شهید الله کرمی: ۱- خدای من

قرآنت پر است از صریح از مؤمنانی که در امر  
جهاد سستی می کنند و خانه و زندگی خود را  
برای فرار از جنگ بهانه می کنند...  
(ای مؤمنان! چه می شود شما را که  
هرگاه برای امر مهمی شما را فرا می  
خوانیم بروی زمین سئینی می  
کنید؟!)

اما خدای من!  
تو خود شاهد بودی که مردان ما، دل  
و روح و جانشان به شوق جهاد در راه تو  
پرواز می کرد. آنان چقدر شوق جهاد در راه  
تو را داشتند...

جنس مردان ما از بقیه مردان تاریخ  
جداست...

آنان در این دنیا زیستند اما دنیایی  
نشند. دلبسته زندگی و فرزندان خود بودند  
اما هیچ چیز نتوانست آنان را سست کند و  
در راه تو چه زیبا از همه تعلقات دل کنند.

خدای من!

مردان ما رسول تو و امامان را  
ندیده بودند. مردان ما کوه‌خان زمان  
خمینی (ره) بودند. آنان حتی ولی فقیه  
خویش را هم از نزدیک زیارت نکرده بودند  
تا در گوشان چیزی زمزمه کند.  
رهبرشان حتی آنان را به این کار  
تشویق هم نکرده بود. اما آنان اهل  
بصیرت بودند، چه زینب تکلیف خویش را  
تخصیص دادند و با همه توان بدان  
عمل کردند. نیازی نبود که رهبرشان لب  
ترکند...

خدای من!

مردان با بصیرت ما را همنشین علی اکبر  
حسینت قرار بده و بالاترین اجر مجاهدان  
راه خودت را به آنان عطا کن.



## همسر شهید الله کرمی: ۲- شهید من

.....  
در تماهای آخرت می گفتی که بسیار  
خسته ای، کفایت به حدی است که  
فرصت خوابیدن هم نداری...  
خوش بخت... فاطمه زهرا (س) همه  
خستگی هایت را خرید و سرت را بردامن  
خود جای داد...  
آننوع آرام بخواب!  
تو با همه توانت از حرم اسلام و حرم  
زینب (س) دفاع کردی.  
آرام بخواب...  
پرچمت بر زمین نمی ماند، دوستان و  
برادرانت راحت را ادامه خواهند داد.  
آرام بخواب...

آرام بخواب...

دل نگران ما نباش هیچ سختی

و مظلومیتی برای ما نیست، اهل

بیت (ع) هر چه سختی و غربت بود

را برای خود برداشتند و برای ما جز

آسایش چیزی باقی نمانده است...

آرام بخواب!

خیالت از بیبت طفلانته راحت، کسی به

آنان ظلم نمی کند و به صورتشان سبلی

نمی زند...

شهید من!

چقدر این مدال شهادت به تومی آید...

برایمان دعا کن که در راهی جز راه تو

قدم نگذاریم و این عاقبت بخیری

نصیب ما و فرزندانته هم بشود.

## شهید جواد الله کرمی در یک نگاه

تاریخ تولد: ۱۳۶۰/۰۴/۰۲

محل تولد: تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۹

محل شهادت: سوریه- حلب- خان طومان

علت شهادت: مبارزه با گروهک های تکفیری

- صهیونیستی در دفاع از حریم اسلام

مزار شهید: جاوید الاثر

یادمان شهید: بهشت زهرا علیها السلام قطعه ۲۹